

اقبال

نوشته: فرانسیسکو د اداامو
ترجمه انگلیسی: آن لئونوری
ترجمه فارسی: مریم شهاب

IQBAL

by Francesco D'Adamo
Translated By Ann Leonori

برگرفته از زندگی اقبال و مباحث

نگارین
Negar-e-Nash

پیشرفتار

در طول تاریخ و در تمامی دنیا بیگاری کشیدن از کودکان مرسوم بوده است و آن‌ها همیشه بخشی در کار داشته‌اند. آن‌ها چه در خانه و چه در مزرعه، به ادامه‌ی زندگی خانواده‌شان، یا به بهبود جامعه کمک کرده‌اند. در کشورهایی که صنعت نساجی رواج داشته، کار کودکان پایه‌ی اصلی پیشرفت آن کشورها بوده است. این کار در کشتزارها و چه در کارگاه‌ها و کارخانه‌ها نقش اساسی داشته‌اند.

امروز، بیش از دویست میلیون کودک بین سنین پنج تا هفده ساله در پیشرفت کشورشان سهم دارند. در حدود ۱۰۰ میلیون از این کودکان زیر سن ده سال دارند و در حدود شش میلیون آن‌ها کودکانی هستند که به کار اجباری گمارده شده‌اند، یا برای جبران بدهی خانواده‌ی آن‌ها کار می‌کنند. یکی از انواع کار اجباری، کاری است که در ازای پرداخت بدهی برای کاهش بدهی خانواده باشد. بسیاری از اولین مهاجران آمریکا با قرض گرفتن اجباری به مستعمره‌ها آمدند و پس از چند سال خدمت توانستند آزاد خود را بخرند. گاه حتی سند ملکی هم به آن‌ها داده می‌شد.

در بسیاری از کشورها، کار اجباری کودکان برای پیشرفت اقتصاد ضروری و اجتناب‌ناپذیر است. وقتی خانواده‌ای مقروض می‌شود

کودکانشان را کرایه می‌دهند. این کودکان حتی ممکن است بیش از چهار یا پنج سال نداشته باشند و برای ارباب‌هایی کار کنند که زندگی این کودکان را در دست می‌گیرند و تا مادامی که بدهی خانواده پرداخت نشده باشد بر آن‌ها سلطه‌ی کامل دارند و حتی ممکن است این کودکان را به کارگاهی دیگر و نزد اربابی دیگر بفرستند.

در پاکستان کشوری که داستان اقبال در آن اتفاق می‌افتد، کارهایی چون آجرپزی و قالی‌بافی متکی به کار کودکان است. در کار آجرپزی سه خانواده به کارگمارده می‌شوند و کودکان خردسال در کنار پدران و مادریشان و در شرایط سخت و خطرناک مشغول به کار می‌شوند.

ساعت قالی‌بافی مدیون کار کودکان و مهارت آن‌هاست. فرش‌های زیبا - اصل کار به شتان ظریف آن‌هاست که یاد می‌گیرند سریع کار کنند و به سرعت آنها را با پول و پول فرش گره بزنند. شرایط کار بسیار غیر انسانی است. این کودکان از طلوع تا غروب آفتاب، بدون غذای کافی و در حالی که ساعت‌ها روی نیمکت‌های چوبی کوتاه چنبره زده‌اند و به دستگاه بافندگی خیره شده‌اند و خاک و پشم نفس می‌کنند، مشغول کار هستند. بسیاری حتی به دستگاه بافندگی شان چیرگی ندارند. وقت برای بازی وجود ندارد و حتی برای استراحت هم وقت کافی نیست. این کودکان نامریی هستند و دنیای خارج آن‌ها را نمی‌بینند.

اقبال داستانی تخیلی است درباره‌ی یک بچه واقعی به نام اقبال مسیح و مبارزات او برای پایان دادن به کار اجبار کودکان. داستان از زبان دختری جوان به نام فاطمه نقل می‌شود، دختری که تنها اثر بر اثر شهامت اقبال برای همیشه دگرگون شد.